

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس هفتاد و پنجم

سید محمد حسینی طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

با توجه به مطالبی که در جلسات گذشته راجع به کیفیت اطاعت زن از همسر خود در متون اسلامی به نحو اجمال عرض شد، این مطلب تا حدودی مشخص شد که در این زمینه نظرات مختلفی وجود دارد.

از یک طرف فرهنگ دنیای معاصر و قوانین مدوّنه در این مسئله که برخواسته از افکار و دخالت‌های سلیقه بشری است با آنچه که به حسب متون و تعابیر صریح اسلامی است منافات دارد و این مسئله هم جای تعجب ندارد به جهت اینکه ما قوانین اسلامی را منبعث از وحی و مافوق بشری می‌دانیم و قوانین مدوّنه در نظام‌های حقوقی دنیا برخواسته از افکار و سلیقه‌های مختلف است و این مسئله به خوبی واضح و آشکار است که هیچ‌کس در این دنیا بدون توجه به جنبه روحی و معنوی موجود در نظام آفرینش و خلقت و تربیت نمی‌تواند مصالح و منافع خود را در گرایش‌های مختلف و در تدوین قوانین نادیده بگیرد. اگر دقت کرده باشیم در هر مؤسسه‌ای و در هر نهادی و در هر مجمعی قوانین و مطالب مدوّنه و تصویب شده، بیشتر به سمت گرایش‌های شخصی سوق داده می‌شود تا به سمت واقعیّات و مصالح عمومی، مگر اینکه انسان به واسطه اقتدار و اهتمام و مراقبه و تأیید الهی مطلب را به سمت دیگری سوق دهد و این یک مسئله روشنی است در همه جا و در همین جا، در همه امکان و از منته این مسئله موجود است و جای تعجبی هم ندارد.

این مسئله به اختصار هم عرض شد که متأسفانه به دلایلی ما جای خود را با متولّی دین و شرع اشتباهی فرض کردیم؛ یعنی تصوّر ما و تصوّر بانیان دین بر این است که باید از قوانین و احکام الهی به هر نحو و به هر کیفیّت و به هر توجیهی در قبال اعتراض‌ها و سلیقه‌های مختلف و در قبال خوشایند و ناخوشایند‌های دیگران ما بتوانیم پاسخگو باشیم در حالی که مسئله این طور نیست و مطلب به این نحو نیست.

آنچه که وظیفه ماست عبارت است از بیان مطلب و رساندن حکم در حدود استعداد و توان ما، و آنچه که وظیفه متولّی و صاحب شریعت است که در این زمان حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف و ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - است، وظیفه او حفظ و نگهداری و نحوه اداره‌ایست که خود صلاح می‌داند و به ما هم ارتباطی ندارد، هیچ ارتباطی ندارد. صاحب دین ما نیستیم، صاحب شریعت ما نیستیم، صاحب شریعت دیگری است و او هم خودش متولّی است و خودش می‌داند و ارتباطی هم با ما ندارد. به ما می‌گوید وظیفه‌ات را انجام بده و برو، دیگر تمام شد غیر از این دیگر مسئله‌ای نیست. در انجام این وظیفه کوتاهی نکن و غیر از این هم چیزی را ما از تو نمی‌خواهیم. این اساس و زبان حال حضرت است که من دارم برای شما بیان می‌کنم. این مقدار وظیفه داری برو انجام بده دیگر فضولی هم موقوف - البته ایشان نمی‌گوید ما داریم می‌گوییم -

بقیه‌اش دیگر به من و امثال من مسئله کاری ندارد. ما آمده‌ایم مطلب را اشتباهی تصور کردیم و خود را به جای حضرت و حضرت را به جای خود گذاشتیم؛ خیال می‌کنیم هرچه که در احکام دین و در قوانین الهی تدوین شده ما مسئول اجرایش هستیم، ما مسئول و قیّم و ولیّ این هستیم و باید این مطالب را برای مردم به‌طرز خوشایند و به‌طرز دلچسب بیان کنیم، خوب حالا اگر خوشایند نشد چه کنیم؟! اگر یک کسی نپذیرفت چه کنیم؟!

در زمان رسول‌خدا هم مطلب به همین کیفیت بوده، خداوند به رسولش می‌گوید: **إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...** ﴿الشوری، 48﴾ تو وظایف‌ات این است که مطلب را به مردم برسانی، یکی می‌پسندد و یکی نمی‌پسندد، یکی قبول می‌کند و یکی قبول نمی‌کند، جایی که با هزار معجزه و با هزار ید بیضاء و به سخن درآوردن درخت و سنگ و سنگریزه و دو نیم کردن ماه و احیاء موتی و مرده زنده کردن که دیگر بالاتر از این تصور نمی‌شود کرد، باز هم مردم به پیغمبر می‌گفتند ساحر و جادوگر و امثال ذلک. حالا دیگر به این مردم انسان چطوری تفهیم کند؟ حالا یکی نمی‌خواهد قبول کند خوب نمی‌خواهد صد سال نکند چرا انسان باید خودش را معطل یک همچنین افرادی بکند؟

سخن خدا و سخن رسول خدا و سخن قرآن با افرادی است که به دنبال دریافت مطلب‌اند، نه به دنبال انکار کردن و تق‌نق زدن و خود را از زیر بار مسئولیت رهانیدن و به یک نحوی اشکال وارد کردن تا بتوانند راحت بگردند، تا بتوانند راحت زندگی کنند، تا بتوانند راحت به هر کیفیتی که هست خود را بیارایند بله! بنابر اعتقاد آنها زندگی‌ای، زندگی است که قوانین جنگل در آن حاکم باشد و ما را با آنها صحبتی نیست. صحبت با افرادی است که می‌خواهند عقلایی زندگی کنند به دنبال دریافت مطلب باشند مسئله را از دیدگاه خود بررسی کنند و خود را به آن کمال نزدیک کنند هرکسی هست بسم الله، مطلب بر این اساس باید دور بزنند. اما اینکه ما حالا بیاییم به خاطر یک مسئله‌ای، به خاطر یک موقعیتی، جلب افرادی و به خاطر تثبیت موقعیت خود شاخه‌های درخت دین را آن مقداری که با افکار عامیانه سازگاری ندارد هی قطع و قیچی کنیم و به هر جا که می‌رسیم از نادانی خود به نفع آنها از مبانی عقب‌نشینی کنیم این یک مسئله قابل پذیرش و قابل قبولی نخواهد بود.

چه اشکال دارد نسبت به بعضی از مسائل...، مگر قرار بر این است که ما همه مطالب را بدانیم؟ مگر قرار بر این است که انسان به تمام رموز برسد؟ ان شاء الله در صحبت‌هایی که راجع به این زمینه خواهیم کرد به طور کلی مسئله را سوای دیدگاه شرعی مورد بحث قرار می‌دهیم، اصلاً کاری به شرع نداریم کاری به دین نداریم، کاری به روایات و متونی که از ائمه علیهم السلام راجع به این مسئله آمده نداریم. خارج از این محیط مطلب را بحث می‌کنیم و بعد می‌بینیم آنها راجع به این قضیه چه گفته‌اند. مسئله اصلاً مربوط به دین نیست.

حالا صرف نظر از این قضیه مگر قرار بر این است که ما همه چیز را بدانیم و از سرّ و رمز هر چیزی اطلاع پیدا کنیم؟ چرا نماز صبح دو رکعت است و نماز ظهر چهار رکعت؟ چه کسی دلیلش را می‌داند؟ چه کسی دلیلش را می‌داند؟ چرا خدا آمده گفته که برای زن در صورتی که آن میّت وراثتی و فرزندی ندارد یک

هشتم و اگر ندارد یک چهارم است. چرا نگفته یک ششم و یک دوم؟ از این چراها و امثال ذلک هزاران چرا در احکام شرع هست و وظیفه یک بنده این نیست که به این گونه مطالب برسد. چطور اینکه راجع به امور دنیوی و رتق و فتق مسائل دنیوی هم مسئله از همین باب است؛ در یک نظام اداری فردی را مسئول یک کار می‌کنند، فرد دیگر را مسئول انجام آن کار می‌کنند: شما دم در بایست، شما این کار را انجام بده، سر این ساعت شروع بشود سر این ساعت ختم بشود. بر این اساس یک قوانینی را قرار می‌دهند برای اینکه این نظام اداری بگردد، حالا اگر یک کسی بگوید چرا مرا جای آن نمی‌گذارید؟ چرا این را به من می‌گویید؟ دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، دیگر نظام مختل می‌شود.

این مسئله چقدر خوب است، یک مرتبه ظاهراً سابقاً به این مسئله تذکر دادم که همیشه ما در حدود فهم و توانمان صحبت کنیم. خدا رحمت کند یکی از همین افراد و اطباء که ما سابقاً به ایشان مراجعه می‌کردیم مرحوم دکتر مهدی آذر بود - ایشان از اطباء داخلی و بسیار متخصص در ایران و در طهران بود، راجع به مسائل داخلی ما به ایشان مراجعه می‌کردیم - یک روش و سیره و کار پسندیده ایشان این بود وقتی که تشخیص نمی‌داد می‌گفت: آقا بنده نمی‌فهمم. دیگر مریض را این قدر نمی‌چرخاند. خیلی‌ها هستند وقتی که مریض می‌رود حالا نمی‌فهمد. ما در همین سفر مشهد ناراحتی و تب پیدا کردیم بعضی‌ها می‌گفتند که تب آلمانی است، بعضی‌ها می‌گفتند افغانی، بعضی‌ها می‌گفتند کجاست. یکی از دوستانمان در مشهد دکتر بیرجندی - خدا حفظش کند - که جراح و متخصص مغز و اعصاب و رئیس بخش بیمارستان قائم هست منزل ما آمده بود. گفتیم: آقا این قضیه افغانی چیست؟

گفت: آقا چیه، یکی نمی‌فهمد می‌گوید افغانی است، می‌گوید آلمانی است می‌گوید هندی است. مریض مریض است آنفولانزا است دیگر، اینکه دیگر مسئله‌ای نیست. حالا مریض می‌رود یک جا، دو سه تا اصطلاح بکار می‌برند و گیجش می‌کنند، بگو آقا نمی‌فهمم برو یک جای دیگر، به کس دیگری مراجعه بکن. ایشان دکتر آذر این طور نبود؛ وقتی که نمی‌فهمید می‌گفت: آقا بنده نفهمیدم. مریض می‌گفت چکار کنم؟ می‌گفت: من چه می‌دانم چکار کنی، برو پیش هر که می‌خواهی بروی. اوّل متخصص داخلی بود در همان زمان من یادم هست چند نفر در ایران بودند که از نظر داخلی همیشه اینها مطرح بودند، یکی ایشان بود ولی این قدر صادقانه برخورد می‌کرد که وقتی مریض به او مراجعه می‌کرد به او اعتماد می‌کرد، با اطمینان می‌رفت و چقدر خوب است همه در این مسئله این طور باشند.

ما در ارتباط با مطالب توان خود را داشته باشیم، یک مطلبی را نمی‌دانیم خب نمی‌دانیم. ولی حالا برای این مسئله چون یا فهم ما نمی‌رسد یا اینکه نه فهم ما می‌رسد مسائل دیگری خدایی نکرده در این زمینه موجود است، گاهی بیاییم و بگوییم که این روایات سند ندارد، این مطالبی که در نهج البلاغه هست سند ندارد، اخیراً هم حتی من شنیدم که بعضی از افراد این مطالب را مطرح کردند که چه کسی گفته اینها سند دارند؟ خب شخصی که تو داری این حرفها را می‌زنی چطور سایر مطالب نهج البلاغه را خودت نقل می‌کنی ولی به اینجا که می‌رسد سند ندارد؟ این هم که همان عبارت است. گیرم بر اینکه اینجا سند ندارد روایاتی که از سایر ائمه

در این مورد در متون ما و در کتابها و مجامع روایی ما آمده آنها را چه می‌گویید؟ روایتی که آمده است: اگر سجده کردن بر غیر خدا جایز باشد به زنان اتمم امر می‌کردم که بر مردان سجده کنند¹ چه می‌گویید؟ آخر چشم را بستن و همین‌طور رد کردن و اینها آسان است اما فردایی هم در کار است.

توضیح و بیان صحیح مسئله مطلبی است که باید بیان کرد بدون پروای از هیچ چیز و بدون در نظر گرفتن خوشایند و ناخوشایند آمدن چیز دیگری؛ آنچه که وظیفه ماست باید آن مطلب بیان بشود حالا یک کسی ممکن است بگوید آقا رأی شما اشتباه است، بسیار خوب اشتباه است شما بیایید رأی درست را بگیرید. یک کسی ممکن است بگوید آقا شما در این قضیه تند رو هستید خوب شما کند بروید! این مسئله‌ای نیست. ما نمی‌توانیم برای حطام دو روز دنیا و برای جلب بعضی از مسائل و اینکه خود را برای افراد موجه جلوه بدهیم و دیگران نسبت به ما نظر داشته باشند هی یکی یکی شاخه‌ها را بنزیم قطع کنیم فقط این می‌ماند:

شیر بی یال و دم و اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید²

این درخت دین مسائل ارث در اینجا با قوانین حقوق امروز منافات دارد. خب این را می‌زنیم قطع می‌کنیم. نه امروزه ارث زن و مرد برابر است بسیار خوب این یکی. دیه زن نصف دیه مرد است به نص صریح احکام اسلامی و قرآن کریم، این مطالب را هم الآن امروز نمی‌پسندد و مربوط به هزار و چهارصد سال پیش است و انگار مغز آنهایی که چهارصد سال پیش بودند از چیز دیگر بود و سلولهای مغز او استغفرالله به جایش چیزهای دیگر در آنجا بود و الآن تازه مغزهای با سلولهای بسیار توانا که قدرت تفکر در ماوراء طبیعت را حتی دارند و فکرشان به آنجا می‌رسد که جبرائیل و میکائیل امین هم نمی‌رسد امروز چیز دیگری خلق شده نه آقا جان این خبرها نیست.

ما از رسوم و عاداتی که امروزه در میان ملل رواج دارد پی به ارزش فرهنگی و ادراک آنها می‌توانیم ببریم و دیگر بیش از این افتضاح رو نشود و بیش از این مسائل رو نشود. کجا کثافت کاری که امروز در سراسر دنیا در ضمن نظامها و گروهها و تصویب‌های در مجالس برای انحرافات جنسی که الآن وجود دارد در هزار و چهارصد سال پیش وجود داشت این سلولهای مغزی امروز نتیجه‌اش جنایاتی که امروزه انجام می‌دهند و نسل بشر را تحدید (محدود) می‌کنند و به واسطه مطامع خودشان خودکامگی و حیوانی را بر همه دنیا مطرح می‌کنند در زمان سابق بوده؟! صد رحمت به سابق‌ها. کجا این‌طور بوده؟ انهدام فکری و فرهنگی با علل و اسباب شیطانی که امروزه در سطح دنیا مطرح می‌شود کجا سابق بوده؟ بی‌انصافی و بی‌مروتی و بی‌وجدانی که امروز بر نسل بشر حاکم است آیا در زمان سابق بوده؟ مرحوم پدر ما نقل می‌کردند از هند تاجر

1- «... فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَا أَنَسًا يُسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ

تَسْجُدَ لِرَوْحِهَا»؛ الکافی، ج 5، ص 508

2- مثنوی معنوی دفتر اول.

می آمد ایران جنس می خرید پولش را نمی داد برمی گشت هند هر وقت دلش می خواست می فرستاد. الآن چکار دارند می کنند فقط همین نمانده که طناب بیندازند از خانه بروند بالا که لابد این را هم انجام می دهند. کجا امروز مسئله رشد و ترقی کرده؟ فقط همان طوری که عرض کردم یا بیان خواهد شد در سلسله عرضیه در آن وسایل چرا و بشر امروز آن مسائل را در اهداف مطامع خود بکار می گیرد. آیا وسائل استراق سمع و پی بردن به اسرار و زندگی مردم و خصوصیات مردم و اینکه زن و شوهر در منزل چگونه با هم صحبت می کنند در سابق موجود بوده؟ این معنای رشد و تفکر بشری و معنای استکمال معنوی بشر است این است معنایش؟!

بعضی ها آمدند این طور می گویند از آن طرف دیه نباید نصف دیه مرد باشد آن هم دیه را کامل می کنیم و دیگر تمام، پس بنابراین دیه زن و مرد را هم حل کردیم این هم یک شاخه اش را قطع کردیم. بسیار خوب این احکام اصلی بود که فرمود: **حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**¹؛ حلال پیغمبر تا روز قیامت است و حرام تا روز قیامت است. پیغمبر زبان نداشت بگوید که این دیه در آخر الزمان می شود مساوی، نمی توانست این حرف را بزند؟ بعد هم می آیند سراغ یک مسائل دیگر بله، بالأخره دیه غیر مسلمان که یک دوازدهم دیه یک مسلمان باید باشد امروز هم نمی سازد و به اسلام هم اشکال می کنند، دیه غیر مسلمان مسیح و نصرانی را هم می آیم مثل دیه مسلمان می کنیم این هم یک شاخه اش را هم قطع می کنیم، بسیار خوب این هم از این، دیگر چه ماند؟ احکام مربوط به روابط خانوادگی؛ بله چه کسی گفته آقا در زندگی باید اشتراک باشد اشتراک در عمل باشد اشتراک در مشورت باشد هر دو باید مشورت کنند هر دو بار زندگی را بردارند هر دو زندگی را بگردانند اطاعت زن از شوهر هم مربوط به دویست هزار سال پیش است زمان عصر حجر است امروزه دیگر باید از آن ... صد رحمت که نگفتند مرد باید از زن اطاعت کند حالا آن هم می رسد فردا نوبت آن هم می رسد! خیلی خوب پس این احکام هم همه می رود کنار این هم بسیار خوب. دیگر مسائل مربوط به اعتقادات و معارف یکی یکی آنها را هم قطع می کنیم چه می ماند؟ می شود همان شیر بی یال و بی دم و اُشکم ... یک هیكلی فقط باقی می ماند و با قوانین ساختگی و پرداختگی و من درآوردی و عروسک وار و بزک کرده، مغز خراب بنی آدم و بشر این می شود اسلام.

در غرب این طور هست منافاتی هم ندارد؛ یک عده جمع می شوند یک دفعه می روند در یک رستورانی یا می روند در یک سمیناری یا جای دیگر حالا دیگر هر جایی که بهتر باشد می گویند "آقایان ما می خواهیم یک دین وضع کنیم نظر شما چیست؟" راجع به اینجا نظرات را جمع آوری می کنند فردا یک دین در می آید ما این هستیم نه مسیحیت، نه اسلام، نه بودا، نه یهودی، دین درست می کنیم اگر این طور باشد بسیار خوب دیگر مشکلی نداریم. هست ها گروه هایی این طوری هستند و دین های من درآوردی که مثل قارچ هر روز از روی زمین در می آید اینها موجود است. ولی بالأخره اینها را باید به خود آنها واگذار کرد.

آن کسی که قانون تصویب می کند و آزادی را تا هر مرزی جلو می برد باید این کارها را هم انجام بدهند

دیگر از افتخارات این است که - دیگر بقیه‌اش را شما شاید بهتر از من اطلاع داشته باشید - تازه بعد از هزار و چهارصد سال افتخار این آدم این است که جوری نمایان بشود در کنار دیگران همان‌طوری که از مادر متولد شده این شده تازه از افتخارات. التفات می‌کنید مانند اینکه از مادر متولد شده و اگر شخصی غیر از این بخواهد انجام بدهد، نه این میکروبی و این ویروسی و این مربوط به سابق و مربوط به زمان حجر و مربوط به فکر کذاست و این حرفهاست. این رشدی که الحمدلله بشر امروز کرده بسیار خوب تازه رسیدن به دوران خریّت! الاغ هم همین‌طور است دیگر آن هم شما دیدید الاغ چیزی ببوشد، ستاری داشته باشد.

براین اساس افرادی که در این زمینه این مسئله را بررسی کردند متأسفانه کمتر کسی دیده می‌شود که راه صواب را رفته باشد و بدون نظر و اظهار سلیقه در این مسئله قلم زده باشد. همین چند روز پیش وقتی یکی از همین شرح‌های نهج البلاغه را مطالعه می‌کردم متأسفانه به این نکته دوباره برخورد کردم دیدم که این نویسنده محترم که خدا رحمتش کند تمام همّت و تمام اطلاعات خود را از غرب و شرق و آسمان و زمین - نمی‌دانم از کجا آورده یک آش شله قلمکاری برداشته آورده خود من هم نفهمیدم اصلاً چه دارد می‌گوید - تمام برای این است که ثابت بکند این کلام امیرالمؤمنین یک معنای دیگر دارد. خب یا بگو دروغ است یا این حرفها دیگر چیست شما دارید می‌زنید.

وقتی که امیرالمؤمنین می‌گوید: **اِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ وَ نَوَاقِصُ الْحُطُوطِ وَ نَوَاقِصُ الْاَيَّانِ**¹ زنان عقلشان ناقص و کمتر از مرتبه تکاملی مرد است حظّ و نصیب آنها کمتر است ایمان آنها دارای نقصان است. وقتی که این مطلب هست چرا شما می‌آیی یک تأویل و توجیهی می‌کنی که خودت هم نمی‌فهمی چه نوشتی؟! شما هیچ فکر نمی‌کنی بالآخره این را کسی می‌خواند این مطالب را یک کسی بررسی می‌کند، آن‌وقت به ریش خودتان می‌خندد خوب اینجا را معنا نکنید بروید جای دیگر را معنا کنید؛ خوب کردند دیگر خیلی از افراد سانسور می‌کردند چه می‌کردند! تمام مسئله را ایشان برگردانده به اینکه مرد توانش و زورش بیشتر است این معنای **نَوَاقِصُ الْعُقُولِ** این است. اینکه خدا گفته که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... (النساء، 34)** مردان قیومیت دارند توگی دارند به زنان، چون خداوند آنها را تفضیل داده و به واسطه انفاقی که می‌کنند گفته به واسطه اینکه زورشان بیشتر است خوب مگر زور بیشتر بودن دلیل به برتریست؟! رستم دستان هم زورش خیلی زیاد بود حالا بر افرادی که اینها ناتوان هستند از نظر جسمی مگر برتری دارد؟! مگر میزان تفضیل در عالم ارزش‌ها بر اساس توان است؟ هرکس یک استعدادی دارد هر کس یک جسمی دارد دیگر، امیرالمؤمنین علیه السّلام چون زور بیشتری داشت و جنگ‌آور و پهلوانی بود این دلیل بر این است که از حضرت سجّاد بالاتر است از این نقطه نظر، بله از ناحیه اینکه صاحب ولایت است و از ناحیه او ولایت به فرزندان او تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسد از این نقطه نظر برتری دارد بر همه ائمه علیهم السّلام و پدر ائمه است، اما نه از نظر زور؛ حالا حضرت سجّاد چه گناهی کرده که زورش و از نظر

بدنی مثل امیرالمؤمنین نیست. یا امام جواد علیه السلام و امام هادی چه گناهی کردند که در نه سالگی و یازده سالگی به امامت رسیدند. چون حالا اینها یازده سالشان هست آن امیرالمؤمنین یا سیدالشهدا که بسیار شجاع و پهلوان بودند، حضرت سیدالشهدا و حضرت ابوالفضل چون حالا آنها زورشان بیشتر بود از این نقطه نظر بر امام هادی که ده ساله به امامت رسیده بود و فرض کنید قدش این مقدار بود آنها برتری دارند؟!

امامت به این حرفها کاری ندارد آن یک توان جسمانی است به این کیفیت و به این شکل همانطوری که از نظر صورت و قیافه این دلیل بر توان و ارزش نسبت به دیگری نخواهد بود. خدا هر کسی را به یک شکلی قراردادده از نقطه نظر جمال و زیبایی امام مجتبی علیه السلام از امام حسین علیه السلام جمالش بیشتر بود حالا این دلیل بر این است که امام حسن بالاتر است؟ یا امام سجّاد علیه السلام از نظر زیبایی نسبت به بسیاری از ائمه برتری داشت حالا این دلیل بر این است که از این نقطه نظر امام سجّاد بالاتر است؟ خدا هر کسی را به شکلی قرار می دهد قرار نیست همه ائمه فتوکپی باشند از نظر شکل، و یک صورت باشد برای همه، صورت ائمه تفاوت می کند جسم آنها تفاوت می کند، توانشان تفاوت می کند از نقطه نظر بدنی و از نقطه نظر ظاهری تفاوت می کند.

اما آنچه که موجب ارزش امام است اطلاع بر حقائق عالم هستی است که از ناحیه ولایت، خداوند به او اعطا می کند. امام علیه السلام به تمام اسرار عالم هستی، از خدا به پایین باید اطلاع داشته باشد نداشته باشد امام نیست ما این امام را قبول نداریم. امام علیه السلام کسی است که او بر جبرائیل فرمان می راند، بر ملائکه فرمان می راند، بر عالم ملکوت فرمان می راند. یک سر سوزن این پنکه ای که الآن در مقابل من می گردد هر پره این با اراده امام زمان الآن دارد می گردد این را ما امام زمان قبول داریم. اگر امام زمان نداند که این پنکه ای که الآن در اینجا هست در یک دقیقه چند دور می گردد من این امام زمان را قبول ندارم به او هم اعتقاد هم ندارم و شما هم نداشته باشید. آن را ما می گوئیم امام.

این امام ارزشش به همین است ارزش امام به این است که به واسطه احاطه بر ولایت الهیه - نه ولایت مستقلیه که کفر و شرک باشد - به واسطه اعطای ولایت الهیه بر ملک و ملکوت حاکم است این امام است. در این قضیه هم بین امام هادی در سن یازده سالگی و بین امیرالمؤمنین در سن شصت سالگی تفاوتی نیست. هیچ فرقی نمی کند درست شد. از این نقطه نظر تفاوتی ندارد. بله، از نقطه نظر سعه وجودی یک مطلب دیگری است که مرحوم آقا هم این مطلب را نقل کردند امیرالمؤمنین علیه السلام از این نقطه نظر تفضیل دارد. اما هر سؤالی هر اشکالی هر مطلبی را که از امیرالمؤمنین پرسند همانطوری که خود آن حضرت فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي¹ هر چه که به نظر تان در هر مرتبه از مراتب علمی که هستید؛ علم دنیا با تمام وسعتش، علم آخرت با تمام وسعتش هر چه می خواهند از شما سؤال کنند بپرسید و جوابتان را می گیرید. همین مطلب را امام هادی در سن ده سالگی همین را می گوید هیچ فرق نمی کند هیچ تفاوت ندارد. این می شود معیار و ارزش برای

انسان نه زور.

حالا مرد زورش بیشتر از زن است چون زور مرد بیشتر از زن است الان باید زور بگوید؟! باید زن در تحت اطاعت در بیاید مگر اطاعت زن از شوهر مربوط به زور و بازو و پهلوانیش است! اگر این طور بود، اگر کار به عکس شد باید چه کار کنیم؟ خیلی کار خراب می شود، اگر قرار شد زور زن از مرد بیشتر باشد باید جناب مرد از چه کسی اطاعت کند؟ چه وقت از منزل بروم بیرون اجازه می فرمائید؟ بروم بیرون بروم کی بروم سرکار اجازه می فرمائید؟ نه اجازه نمی دهم بنشین سر جای. البته خوب هست چه زور بیشتر باشد چه کمتر همین است!

کجا بروم؟ اینجا برو، آنجا نرو. کجا بروم؟ این کار را بکن، آن کار را نکن؛ چون زورش بیشتر است مرد زورش بیشتر است. این مسخره نیست، این خنده دار نیست؟! که خدا بگوید چون توان مرد بیشتر از زن هست و مرد باید به کارهای بیرون برسد پس بنابراین باید زن از او اطاعت کند. خوب زن هم می گوید من هم باید به کارهای داخل برسم تو به کارهای بیرون می رسی و رتق و فتق امور بیرون را می کنی، من هم به کارهای داخل می رسم من هم فرزندان خودم را بزرگ می کنم من هم امور منزل تو را ترتیب می دهم. اینکه باعث افتخار نیست برای تو که می روی بیرون و برای من حالا نان می آوری، ما هم داریم منزل را درست می کنیم ما شریک در این مسئله هستیم.

اگر چه بعضی ها آمدند با کمال جرأت و صراحت همین مطلب را مطرح کردند که اگر چنانچه نان آور منزل زن باشد و او برود در بیرون و کار کند و مرد نتواند مریض باشد، زمین گیر باشد، پیر باشد، در مسافرت باشد، مشکلی داشته باشد، آن حقوقی که مربوطه به زن نسبت به مرد است جایش را تغییر می دهد حالا از این دفعه مسئله به این شکل در خواهد آمد! علی کلحال پناه می بریم به خدا!

مطلبی را که بعضی ها آمدند مطرح کردند و اساس مطالبی که در حول و حوش این قضیه هست روی این مشکل است و این مطلب باید حل بشود این است که: در این روایات و متون مسئله عقل در اینجا ملاک قرار گرفته، چون عقل مرد بیشتر از عقل زن است از این نقطه نظر در زندگی مشترک و خانوادگی، در آن اموری که بین آنها ممکن است اختلاف نظر و اختلاف سلیقه وجود داشته باشد و خداوند اختیار اعمال را در آن موارد به زن ندهد - حالا مواردش را بعداً عرض می کنیم - در آن امور حق با اطاعت از مرد است و زن باید از مرد اطاعت کند.

لذا در این نقطه مطالبی به نظر می رسد، آنچه که در این باب می شود مطرح کرد تقسیمی است که فلاسفه، عقل را بر آن اساس تقسیم کردند. آنها این طور مطرح می کنند که: خداوند در انسان دو نیرو قرار داده؛ یعنی نفس انسان در مدرکات خودش و در مسائلی که روی آن مسائل تحقیق می کند از دو نیرو بهره می گیرد. نیروی اول را به عقل نظری و دومی را به عقل عملی تعبیر می آورند. بعضی ها می گویند عقل نظری عبارت است از: آن نیرویی که فقط منطق و قیاسات منطقی را استنتاج می کند و از ضمیمه قضایا و لو قضایای نادرست و دروغ به یک نتیجه ای می رسد و دیگر کاری به صحت و سقم آن قضیه ندارد که حالا این مطلب صحیح است

یا نه؛ می گوید این مطلب این نتیجه را می دهد، این مطلب این نتیجه را می دهد پس بنابراین ماحصل قضیه و قیاس این طور خواهد بود. حالا این مسئله در عالم نفس الامر و واقع خودش صحیح است یا صحیح نیست، نسبت به این مسئله کاری ندارند این را می گویند عقل نظری.

عقل عملی چیست؟ عقل عملی در قبال عقل نظری آن عقلیست که بتواند صحت و سقم خود قضایا را بررسی کند که آیا من باب مثال انسان دارای قوه درآکه هست یا نه؟ یا من باب مثال روح آدمی مجرد است یا از سنخ بدن و ماده است؟ این یک مطلبی است که نیاز به تفکر دارد به این آسانی هم نمی شود جواب داد باید روی آن فکر کرد. آیا ما همان مایی که «ما» را تشکیل می دهد آیا آن ما مجردیم یا اینکه ماده هستیم؟! اگر ماده هستیم چه نسبت از این وزن بدن را به خود اختصاص می دهد؟ یک فردی که هشتاد کیلو، هفتاد کیلو وزن دارد بیست کیلوی او «ما» را تشکیل می دهد پنجاه کیلوی او چیزهای دیگر را تشکیل می دهد آیا این طور است؟ یا اینکه نه «ما» مجرد است و روح مجرد است. یک مسئله نظری است این یک مسئله فکریست به این آسانی هم قابل حل نیست، باید روی آن فکر کرد. می گویند عقل عملی به این می گویند این صد در صد اشتباه است و این تعریف غلط است.

عقل، آن نیرویی است که همیشه به دنبال دریافت صحیح است، آن نیرویی که می آید و فقط قیاس را در قبال هم قرار می دهد همان عقل است، متنها این عقل در بعضی از موارد اشتباه می کند. خوب عقل ما ناقص است چه کسی گفته عقل ما عقل پیغمبر است؟ چه کسی گفته عقل ما از نقطه نظر کمالی به همان مرتبه و تکامل فعلیت تامه و فعلیت اطلاقی که عقل یک ولی خدا و عقل یک امام معصوم علیه السلام در آن مرتبه از فعلیت است، چه کسی گفته عقل ما به آن مرتبه هست؟ اگر باشد که این همه راه نمی خواهد، اگر باشد که این همه مجاهده و این درد سرها و اینها را نمی خواهد؛ همه این مسائل برای این است که این راه بواسطه رفع نقصان عقل استعداد و عقل هیولانی را که خدا در ما قرار داده آن بالفعل و بالمستفاد برسد و آن همه مراتب نفس را در خودش تمام کند، برای این است. اما اینکه عقل کار ندارد به اینکه مقدمات صحیح است یا نه و فقط به دنبال چیدن مقدمات است این بسیار حرف بی اساس و بی پایه ای است که بعضی از شراح نهج البلاغه در تفسیر این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح کرده اند.

عقل نظری عبارت است از عقلی که برای یافتن صحت و سقم تصورات و تصدیقاتی که برای او عارض می شود به آنها پردازد هرچه می خواهد باشد. آیا انصاف و مروّت خوب است یا نه؟ این مسئله مربوط به عقل نظری است. آیا صداقت خوب است یا نه؟ این مربوط به عقل نظری است. آیا عالم هستی از یک نیرو و وجود مرموزی برخوردار است یا گتره و سرخود است؟ این مربوط به عقل نظری است. آیا نظام عالم هستی بر اساس ارزش های کلی بنا نهاده شده؟ این مربوط به عقل نظری است. تمام اینها مربوط به عقل نظری است. رسیدن به کلیات و رسیدن به قضایایی که انسان در طول شبانه روز با آن قضایا برخورد می کند و آن قضایا را در معیار و در سنجش نفس الامر به مضماری محک و محاکمه می کشاند که آیا این مطلب صحیح است یا صحیح نیست، این مربوط به عقل نظری است.

عقل عملی چیست؟ - عقل عملی جان من چیز دیگر است نه آن که شما فرمودید - عقل عملی عبارتست: انطباق انسان با این مطالب کلی است. پس از اینکه انسان یک مطلب کلی را دریافت، حالا خودش را چطور با این مطلب کلی وفق بدهد؟ وقتی که انسان دریافت عدالت در نظام عالم آفرینش به عنوان یک ارزش مطرح است اگر در یک جا بین پسر خودش و بین پسر همسایه مطلبی در گرفت بتواند خود را با این عدالت وفق بدهد آنجا خراب کاری نکند، حق را به پسرش بدهد این می شود عقل عملی.

عقل عملی این است که وقتی انسان دریافت با عقل نظری که در هر جا و در هر مکان و در هر شرایط چه به نفع خود یا چه به نفع غیر خود باشد صداقت و صراحت را باید مد نظر قرار بدهد وقتی که نوبت به خودش رسید سکندری نخورد و پای او نلغزد، این می شود عقل عملی، این عقل عملی است. عقل عملی این است که قانون را به نفع خود وضع نکند به نفع مصلحت کلی وضع کند. عقل عملی این است که در بیان احکام تا آن وقتی که به نفع است جوری نگوید و وقتی ورق برگشت جور دیگری مطرح کند این عقل عملی است. انطباق و تطبیق شرایط وجودی انسان بر آن قوانین و قضایای کلی که عقل نظری به او رسیده این می شود عقل عملی.

یکی از پزشکان بسیار معروف پیوند قرنیه مشهد و از دوستان ماست برای خود من نقل کرد که شخصی از افراد و از آقایان راجع به پیوند قرنیه اشکال می کرد و قائل به حرمت بود. گفت شما حق ندارید از افرادی که از دنیا رفتند قرنیه شان را بیرون بکشید و بعد به یکی دیگر پیوند بزنید این حرام است و تشریح و مثله کردن مرده است. البته اشکالی ندارد؛ ایشان این طور می گفت.

ما پزشک می گفتیم آخر نمی شود شخص کور است فلان است این هم دیگر مرده است، اختیار از خود ندارد، دیگر نیاز ندارد. این همه فتوا هست. می گفت نه پایش را در یک کفش کرده بود و به ما اعتراض می کرد. فرزند همین شخص داشت راه می رفت شاخه درخت رفت در چشمش، قرنیه اش را از بین برد. خود این در آمد گفت: بیا پیوند قرنیه کن. گفتیم: چه شد؟ گفت: این دفعه را بکن دیگر نکن.

چرا این دفعه را بکن دیگر نکن؟ این در عقل عملیش دارد الآن لنگ می زند نه در عقل نظری. گیرم بر اینکه مطلب ایشان درست است حالا که باطل است ولی بالأخره از نقطه نظر فتوا و از نقطه نظر حکم به این مطلب رسید. - خب حالا به آن کار نداریم - چرا این مطلب را نسبت به فرزند خود انجام نمی دهی؟ نه دیگر، داریم به آن مطلبی که امیرالمؤمنین دنبالش هستند نزدیک می شویم هان، نمی دانم رفقا دارند احساس می کند که بحث دارد به چه سمتی می رود؟ شما که می آیی حکم می کنی و فتوا می دهی پیوند قرنیه اشکال دارد، چرا نوبت بچه ات رسید گفتی که نه این دفعه بکن دیگر نکن. خب فردا آن آقا می گوید این کار را بکن دیگر نکن، پس فردا آن می گوید، هیچی تمام شد. هر روز یکی می گوید آنکه به نفع من است انجام بده و آنچه که مربوط به دیگران است انجام نده.

پس آنچه که در نظام اجتماعی از این دو جنبه عقل نظری و عقل عملی برای اصلاح جامعه و برای نظام جامعه مفید است کدام است؟ عقل عملی است، این عقل عملی است که جامعه را خراب می کند، یا

جامعه را آباد می‌کند. این عقل عملی است که امنیت را به جامعه می‌آورد و سلب امنیت از جامعه می‌کند. این عقل عملی است که نظام را بهم می‌ریزد یا نظام را اصلاح می‌کند. والا مطالب کلی را همه می‌دانند.

یکی از همین بیولوژیستها آمده بود و راجع به مضرات سیگار کتابی نوشته بود - من هم کتابش را دارم به این کلفتی است - این چه می‌آورد سرطان لثه می‌آورد ششها را چکار می‌کند، اعصاب را فلان می‌کند اوه... آمده بود مطالبی... آن وقت خودش روزی چهارتا پاکت سیگار می‌کشد. به او می‌گویند: آقا چرا این طوری می‌کنی؟ می‌گوید: بابا دو روز دنیا را می‌خواهیم یک جور بگذرانیم دیگر. بله قبول دارد بر اینکه سیگار این است، مضراتش این است این ضررها را خودش دارد می‌آورد، اما خودش سیگار از دهانش قطع نمی‌شود چرا؟ عقل عملیش دارد لنگ می‌زند. وقتی شما قبول داری یک چیزی ضرر دارد و مفید نیست چرا وجود خود را با این پیام و با این ارزش و با این مسئله تطبیق نمی‌دهی؟ اینجا است که انبیاء علیهم السلام و ائمه و اولیاء برای اصلاح عقل عملی ما آمدند گرچه نسبت به عقل نظری هم مطالبی دارند.

آنچه که اجتماع را می‌سازد عقل عملی است. بنده هم کتاب می‌نویسم، یک قوانینی در کتاب می‌آورم یک مدینه فاضله‌ای را می‌گویم. بله! اجتماع باید این طور باشد عدالت باشد انصاف باشد، از خود گذشتگی باشد ایثار داشته باشد، برای همه امکانات همه یکسان باشد نه اینکه همه امکانات را یکی ببرد یکی نتواند کاری انجام بدهد، اقتصاد در دست همه افراد باید باشد. سیاست، اظهار نظر در مسائل سیاسی باید برای همه افراد باشد، آزادی تفکر و اینها برای همه... ولی وقتی به خودم می‌رسد نه اجازه می‌دهم کسی اقتصاد دستش باشد، نه اجازه می‌دهم کسی حرف بزند هر کس حرف بزند خفه‌اش می‌کنم و اعدامش می‌کنم و داغونش می‌کنم فقط می‌ماند لوئی چهاردهم¹ و من! من یعنی فرانسه. لوئی چهاردهم می‌گفت: فرانسه یعنی من، من یعنی فرانسه²، این است؟! یعنی شما در عالم انسانیت و در عالم تفکر قبل از اینکه لوئی بشوی چه فکری می‌کردی؟ و برای دیگران چه نظر می‌دادی و چه قوانینی را برای دیگران مطرح می‌کردی و چه رهنمودهایی به سایر افراد می‌دادی؟ همین که شدی حاکم فرانسه و همین که شدی لوئی همه چیز برگشت؟ چرا؟ عقل عملیت لنگ دارد می‌زند. معلوم است تا وقتی که شاه نبودم تا وقتی من رئیس جمهور نبودم جور دیگری فکر می‌کردم، الآن هم همان طور فکر می‌کنم ولی نمی‌گذارم این فکر بیاید در زندگیم، تصور نکنید اینها فکرشان عوض شده.

آنکه می‌آید و سر امام حسین را جدا می‌کند و به قتل می‌رساند می‌داند چکار دارد می‌کند، اگر نداند که با این دیوار فرق نمی‌کند. می‌داند، می‌داند دارد یک مسلمان را می‌کشد و می‌داند یزید شراب‌خوار است، یزید میمون باز است، یزید سگ باز است، همه اینها را می‌داند در عین حال می‌آید سر امام حسین را هم می‌برد، در عین حال می‌آید زن و بچه امام حسین را هم برمی‌دارد به اسارت می‌برد. نه اینکه نداند این چه مرزی بین این

1. لوئی چهاردهم (به فرانسوی: Louis XIV de France) (۵ سپتامبر ۱۶۳۸ - ۱ سپتامبر ۱۷۱۵) پادشاه فرانسه بود.

2. امام شناسی، ج 8، ص 161.

دو دریافت است که او را به اینجا می‌کشاند؟ روی این مسئله بیایم فکر کنیم - این یکی دو هفته تا اگر خدا قسمت کرد در جلسه آینده راجع به این مسئله فکر کنیم - این چه مطلبی می‌تواند در فاصله بین این دو نقطه انجام بشود که نگذارد آن عقل عملی بیاید و بر اساس عقل نظری و آن دریافت‌های کلی مطالب خودش را پیگیری کند. این نقطه مرموز کجاست؟ این نقطه مبهم کجاست؟ به دنبال او برویم او را اصلاح کنیم تا بتوانیم به آن عقل عملی برسیم.

لذا در این زمینه خیلی مطلب زیاد است؛ اینکه می‌گویند یک ولی فقیه و حاکم اسلامی باید استوار باشد، باید محکم باشد، افراد نتوانند در او اثر بگذارند، امروز یک حرف بزند فردا از حرفش برگردد، با دوتا ملاقات! افراد نتوانند دور او را بگیرند و مطلب او را و فکر او را و مغز او را به سمت دیگری بکشانند. باید رسوخ در فکر و عقیده و استقامت در نفس داشته باشد به خاطر همین عقل عملی است، به خاطر همین است. دو نفر می‌آیند دور انسان را می‌گیرند دوتا به به و چه چه می‌زنند دوتا صلوات برای آدم می‌فرستند، دوتا بلند شو برخاست برای آدم می‌کنند آدم دیگر یادش می‌رود که کی هست و کجاست و چه هست. دوتا مطلب برای آدم نقل می‌کنند دوتا مطلب حزن‌آور برای انسان می‌گویند بعد یک مدت آدم شروع می‌کند به گریه کردن درحالتی که اصل سناریو دروغ است رمان است. این رمان‌هایی که می‌نویسند چیست؟ اینها همه‌اش ساخته و پرداخته ذهن است. نویسنده قلم چیره دستی دارد، رمان را اول و آخر جوری ترتیب می‌دهد وقتی من خواننده می‌خوانم بی‌اختیار اشک از چشمانم می‌آید درحالتی که اصلاً اصل ندارد.

یکی از خطبا نقل می‌کرد می‌گفت رمان دختر یتیم دکتر جواد فاضل را - که من هم خواندم و هیچ متأثر هم نشدم - می‌گفت من دو مرتبه خواندم هر دو مرتبه زار زار گریه کردم این چیست؟ اصل ندارد، اصلاً ریشه ندارد. این فیلم‌هایی که تماشا می‌کنید - شما که ان شاء الله تماشا نمی‌کنید من مردم رامی‌گویم - این سریال‌هایی که تماشا می‌کنید این فیلم‌هایی که تماشا می‌کنید چیست؟ هیچ وقت شده همان موقعی که دارید به این تلویزیون تماشا می‌کنید فکر این را بکنید که اینها همه فیلم است؟ شده همان موقع که دارید تماشا می‌کنید رفتید کاملاً در صحنه و همراه با افراد پیش می‌روید و شروع می‌کنید حرکات دست و کیفیت تغییر چهره بابا فیلم است دوربین گذاشته‌اند دارند بازی می‌کنند شما به آن پشت صحنه‌اش نگاه بکنید چه خبر است دارند همدیگر را مسخره می‌کنند یا دارند ما را مسخره می‌کنند اینها همه فیلم است این چیست؟ احساسات است.

یک حاکم اسلامی نباید این طور باشد، باید راسخ باشد، متقن باشد، نفس او محکم باشد، دو نفر که می‌آیند پیش او سه نفر که می‌آیند نباید فکر او را عوض کنند باید این طور باشد. من یک نفر را سراغ دارم که متأسفانه مسئولیت مهمی را بعد از فوت شخص بزرگی به عهده گرفت و چه شد و شد آنچه که نباید بشود، خودم می‌دانم در عرض یک روز از صبح تا غروب چهار مرتبه رأیش عوض شد. صبح یک رأی داشت یکی با او ملاقات کرد یک رأی دیگر دوباره همان ملاقات کرد یک رأی دیگر برای شب مرتبه چهارم، آن وقت شما ببینید یک همچنین شخصی بیاید یک بنایی را به عهده بگیرد، یک نهاد اعتقادی را، خدا بداد برسد نه اجرایی بالاتر از آن اعتقادی، یک نهاد اعتقادی را این به عهده بگیرد ببیند چه خواهد شد دیگر؟!

خدا رحمت کند مرحوم پدر ما ایشان می فرمودند: من بعد از مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی دیگر شخصی را به کسی ارجاع ندادم - از عبارات ایشان بود - و شرح حال مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی را خیلی برای ما بیان می کردند. از تقوایشان، از زهدشان از معنویتشان از حالاتشان، در بین اقران خودش بسیار فرد ممتازی بود یا کم نظیر بود. دو نفر از نزدیکترین منتسبین به ایشان - نزدیکترین منتسبین به ایشان که یک مقدار بیشتر توضیح بدهم شاید مشخص بشود نه دیگر! - دو نفر از نزدیکترین منتسب به ایشان که خود آنها از علمای نجف بودند و هر دوی آنها با ایشان نسبتی داشتند آمدند در یک مسئله دخالت کنند ایشان آنها را تا آخر عمر دیگر در منزل راه نداد، بروید دیگر نیابید. از نزدیکترین و از منتسبین نزدیک به ایشان، چنان بیرون کرد از منزل که دیگر تا آخر عمر اینها را در منزل راه نداد! چرا در کار من دارید دخالت می کنید؟

این باید بشود مرجع درست شد. این شخصی که استقامت نفس داشته باشد، شخصی که بتواند آن عقل عملی او، او را در انطباق با آن مبانی کلی و پذیرفته شده یاری کند نه اینکه محکوم احساسات، محکوم ملاقاتها، محکوم حرفها، محکوم مسائل و حوادث محکوم اینها واقع بشود. هر روزی یک رنگ و در هر ساعتی چهره‌ای می‌بازد اینکه دیگر نمی‌تواند.

دیگر وقت گذشت و عرض کنم حضورتان که لابد رفقا در دلشان نسبت به ما مطالبی دارند ان شاء الله که عفو می‌فرمایند. چون دیگر بنا را بر این گذاشتم بخواهم مطلب جدیدی را شروع کنم، اگر می‌دانستم فرصت داریم مطلب را یک قدری کش نمی‌دادم و به مطلب بعدی می‌رسیدم.

مطلب بعدی ما بر این اساس دور می‌زند که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **النساء نواقصُ العقول** به کدام یک از دو قسمت عقل نظری و عقل عملی برمی‌گردد؟ آیا زنان از نقطه نظر عقل نظری از مردها عقب‌ترند؟! یعنی در ادراک واقع ناتوان‌اند؟ نه این طور نیست، اتفاقاً زنان بسیار خوب فکر می‌کنند و مانند مردها در رسیدن به کلیات در رسیدن به آن مطالب حتی ما ان شاء الله بعداً بیان می‌کنیم که از این نقطه نظر از خیلی از مردها خیلی از زن‌ها جلوتر هم هستند، از نقطه نظر رسیدن به مطالب کلی و رسیدن به ارزش‌ها و رسیدن به واقعیات و رسیدن به صحت و سقم قضایای کلی آنها از این نقطه نظر مانند مردان تفاوتی از این نظر ندارند. آیا از نقطه نظر عقل عملی پایین‌تر هستند؟ شاید در این مسئله هم بعضی‌ها تشکیک کنند و اینها را قبول نکنند ان شاء الله رفقا و دوستان راجع به این مسئله فکر می‌کنند این مطالب را با دیگران هم در میان می‌گذارند و نظرات آنها را می‌سنجند تا اینکه ببینیم در جلسه بعد چه راه حلی برای این مسئله پیدا کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد